

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسألهٔ عرف و معروفیت و ضد آن، عدم معروفیت، دو وصف و دو عنوان طاری و عارض بر افعال و صفات انسان هستند و هر قضیه و فعلی که از انسان سر بزند داخل در تحت این دو عنوان خواهد بود و به طور کلی نه عرف و نه شرع، هیچ فعلی را متصف به عنوان معروفیت و به عنوان قباحت نمی‌کنند مگر اینکه آن فعل مصداق برای این دو عنوان به ملاک کلی باشد.

وقتی که در شرع به یک فعلی می‌گویند فعل قبیح، چون آن فعل قبیح داخل در تحت یک حکم کلی است و همین طور در عرف هم وقتی که به یک فعل معروف گفته می‌شود یا غیر معروف و منکر اطلاق می‌شود، به جهت دخولش در تحت یک

قضیه کلیه است و به ملاک مصداقیت آن قضیه کلیه،
به آن معروف یا منکر می گویند، صرف نظر از آن،
معروف و منکر نمی گویند. اگر ما می بینیم که یک
مطلبی را مردم محترم می شمارند، من باب مثال
مراسم بازگشت سال یا قبل از آن، به جهت متابعت
و احیاء سنن ملی است. داخل در تحت آن عنوان
است که این قبول است. سنن ملی یعنی احیاء
جاهلیت و عروبت. و اگر در شرع می بینیم که
مخالفت با این مساله شده است به جهت تقابل بین
این قضیه با آن ملاک الاسلام يجب ما قبله است، هر
چه قبل از او باشد همه را از بین می برد.

در بعضی از مجامع...

سؤال: ...؟

جواب: خب همین، به خاطر این است که چون
الان این قضیه احیاء سنن ملی و تفاخرات ملی به این
عنوان کلی، در مقابل اسلام قرار می گیرد، از این نقطه
نظر نه خودش فی حد نفسه.

الان در میان جوامع دنیا، بعضی از جوامعی
هستند که یک عرفیاتی دارند، یک چیزهایی را منکر
می شمارند. مثلاً سابق رسم بود فرض کنید که در

دربار فرانسه و اعیان و اشراف فرانسه، رفتن زنان به حمام، این عیب بود و این نقص به شمار می آمد به جهت اینکه می گفتند برای ما زشت است که ما حمام برویم! مگر ما هم کثیف می شویم؟ مگر ما هم بدنمان مثلاً چرک می شود که حمام برویم و شستشو بدهیم؟ و این عطرهایی که می بینید الان هست به خاطر همان است. چون اینها حمام نمی رفتند، اینها خب بالاخره دچار اشکال می شدند و بعداً به خاطر رفع آن اشکال، از این عطرها و اینها استفاده می کردند. ابتدا و ریشه اینها همه به خاطر آن جهت است، از آنجا آمده.

خب الان این قضیه منکریت رفتن به حمام، این یک مسأله عرفی است و حتی مردم یک زمان هم این را می پذیرند و امضاء می کنند ولی صحبت در این است - حالا ما کاری به شرع نداریم - آیا این قضیه عرفی ما، فی حد نفسه مطلوب عقل است و اینی که الان عرف این را مستحسن می شمارد عقل او را امضا می کند؟ فرض می کنیم حالا شرع نبود، نه. چرا امضاء نمی کند؟ به جهت اینکه عقل نظافت را

مستحسن می‌شمارد. نظیف بودن و پاک بودن یک امر فطری است و عقل مخالفت با امر فطری ندارد بلکه موافقت دارد. نظیف بودن و پاک بودن، اینها را عقل جزو امور فطری می‌داند.

علاوه بر آن یکی از چیزهایی که عقل به عنوان ملاک کلی او را رد می‌کند تفاخر ملی است. یعنی یک گروهی به واسطه یک خصوصیتی بر دیگران فخر بفروشدند و این تفاخر باعث شود که در کارهایشان و در افعال و اعمالشان تاثیر بگذارد، این را عقل رد می‌کند. همه مردم علی السوی هستند. فرض کنید که شما به عنوان اینکه جزو اعیان و اشراف هستید و امثال ذلک، معنی ندارد به دیگری بخواهید فخر بفروشید. بله؟

بنی آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش ز یک گوهرند

این تفاخر یک ملاک کلی مردود و منکر عند العقل است. عقل حاکم به این است. یعنی این قضیه با قضیه فطرت در تعارض و تنافی است. برای این جهت این مسأله عرفی دیگر جنبه عرفی پیدا

نمی‌کند، این جنبه منکر پیدا می‌کند. پس بنابراین، حالا ما کاری به شرع نداریم که شرع آمده همه این مسائل را از بین برده و فلان کرده، ما اصلاً کارمان به عقل است که عقل فطریات را قبول می‌کند و مخالف فطرت را رد می‌کند و خود عقل در استحسانات و مصالح و مفاسد عقلیه، حاکم است و این یکی از آن موارد است پس عقل این را رد می‌کند گرچه عرف او را امضاء و قبول می‌کند.

بنابراین احکامی که این احکام، عرفی است، قضایایی که عرفی است، این قضایا فی حد نفسه، صرف نظر از شارع، ما باید ببینیم که آن قضایا در کدام یک از آنها داخل است؟ آیا آن عرفیت یک قضیه داخل در تحت ملاک عرفیت عقلی است یا نیست؟ بله، علوم و اکتسابات و عادات، اینها در عرفیت یک شیء مؤثرند ولی صحبت در این است که خود عرف که حاکم به عرفیت است یا حاکم به قبح است، در اطلاق این دو عنوان بر افعال و اعمال از چه ملاکی تبعیت می‌کند؟ از ملاک تفاخر تبعیت می‌کند یا از ملاک استواء جمیع الناس تبعیت

می کند؟ از قضایای فطریه تبعیت می کند یا از ضد و

نقیض قضایای فطریه متابعت می کند؟

حالا در مسأله مصداقیت قضایا با آن ملاکات

عقلی، این یک مطلب که آیا قضایای عرفی ما باید

مطابقت بکنند با ملاکات یا نه صرف عرفیت یک

قضیه بدون ردع شرعی برای عرفیت آن قضیه کفایت

می کند؟ نخیر کفایت نمی کند. تمام قضایای عرفیه از

نقطه نظر صدق عنوان عرف و صدق عنوان منکر

باید...، صرف نظر از شرع، داخل باشند در این دو

ملاک حسن و قبح عقلی تا اینکه عقل آنها را قبیح یا

اینکه آنها را معروف بداند.

حالا اگر ما در این یک قضیه دخول آنها در تحت

آن ملاک ندانستیم و این قضیه برای ما از نظر عرفیت

مجهول شد که آیا این داخل در ملاک عرف است یا

داخل در ملاک منکر عقلی است، اگر ندانستیم آیا

می توانیم به آیه **وَ أُمْرٌ بِالْعُرْفِ** تمسک کنیم؟ این

می شود شبهه مصداقیه. پس آیه **وَ أُمْرٌ بِالْعُرْفِ** وَ

أَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴿الأعراف، ۱۹۹﴾ **وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ**

أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ

عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿آل عمران، ۱۰۴﴾

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُؤْمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿آل عمران، ١١٤﴾ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ

الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ ﴿التوبة، ٧١﴾ بر فرض تحقق عنوان عرف

است و صدق آن عنوان است بر این موضوع خاص

به نحو مصداقیت این قضیه برای آن ملاکات عرف

و منکر عقلی، چون بحث در این است که ما شرعاً

که نمی دانیم، شرعاً دلیلی بر امضاء یا رد این قضیه

نداریم، ما هستیم و یک مساله عرفی. در فلان عرف

می بینیم فرض کنید که من باب مثال در روز فلان این

کار را انجام می دهند. از نظر شرعی دلیل نداریم، نه

ردعی داریم و نه امضاء. وقتی که به آنجا نگاه

می کنیم می بینیم این مردم این عمل را انجام می دهند،

خب الان ملاک ما برای پذیرش عرف و عدم عرفیت

چیست؟ انطباق این مساله است با حسن و قبح

عقلی، با منکریت و معروفیت عقلی باید منطبق

باشد. اگر منطبق شد پس این می شود معروف. وقتی

که معروف شد آیه وَ أُمْرٌ بِالْعُرْفِ می آید اینجا را

شامل می‌شود. اگر منطبق نشد و ما نتوانستیم این را داخل در یکی از این دو ملاک قرار بدهیم این موضوع می‌شود داخل در شبههٔ مصداقیه.

اکرم‌العلمایی آمده، زیدی هم ما در اینجا داریم. نمی‌دانیم این زید داخل در تحت علماء است یا داخل در تحت فساق است، اگر داخل در تحت علماء باشد يجب اکرامه، داخل در تحت فساق باشد یحرم اکرامه. وقتی نمی‌دانیم تمسک به عام در شبههٔ مصداقیه جایز نیست. در اینجا بایستی توقف کرد.

سؤال: می‌شود امر در این موارد ارشادی هم باشد؟

جواب: قطعاً امر ارشادی است.

سؤال: در تمسک به عام، چه شبههٔ مفهومیه چه مصداقیه؟

جواب: نه در شبههٔ [مصداقیه تمسک به عام] نیست، موارد تفاوت پیدا می‌کند. در اکرم‌العلماء خب این ارشادی نیست. اما در آیه **وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ** در اینجا اگر ارشادی بگیریم مساله خرابتر می‌شود به جهت این است که اگر ارشادی باشد ارشاد می‌گیرد به یک اولویتی، به تحقق یک مصلحتی یا مفسدتی

در او اگر نهی باشد و با فرض اینی که ما در آنجا
مصلحتی نمی‌بینیم، مصلحت عقلی، پس بنابراین
عرفیت یا منکریت او می‌رود زیر سوال و مشتبه
می‌شود پس بنابراین به هیچ وجه دیگر **وَأْمُرُ بِالْعُرْفِ**
او را شامل نمی‌شود، این دیگر بدتر است تا اینکه ما
آیه **وَأْمُرُ بِالْعُرْفِ** را مولوی بگیریم.

روی این حساب در معروفات و منکرات عرفی
به صرف نظر به یک واقعه و یک حادثه‌ای ما
نمی‌توانیم حکم به معروفیت بکنیم و به صرف عدم
ردع شرعی، به آیه **وَأْمُرُ بِالْعُرْفِ** ما نمی‌توانیم عمل
کنیم در آن ...، مگر اینکه ملاک و آن کلیّ برای این
قضیه ما روشن باشد که بدانیم این داخل در تحت
این کلی است یا داخل در تحت این کلی است،
نمی‌توانیم عمل کنیم. حالا ...، البته این بحثش خوب
باز ادامه پیدا می‌کند.

صحبت در این است که، من باب مثال یکی از
آن مواردی که ایشان فرمودند همین مسأله حق
التالیف است. ما می‌خواهیم ببینیم که آیا حق التالیف
عرفیت دارد یا ندارد؟ در اینکه مردم به حق التالیف

عرفیت می دهند و مخالفت و خلافش را قبیح می شمارند، در این حرفی نیست. الان تمام جوامع به حق التالیف جنبه عرفیت می دهند. می گویند کسی که یک کتابی نوشته، یک کاری کرده، یک برنامه ای انجام داده این حق التالیف دارد. این حقش را می تواند واگذار کند، می تواند واگذار نکند، می تواند صرف نظر کند و می تواند بگیرد. مخالفتش را هم منکر می دانند. حالا ببینیم این حق التالیف که الان عرفی است داخل در تحت چه ملاکی است؟ اینی که الان عرف به حق التالیف عنوان عرفیت عارض کرده و او را متصف به عرفیت کرده پس معلوم می شود حق التالیف از نقطه نظر صدق عرفیت و عدم صدق عرفیت علی السوی است، مثل امکان ذاتی می ماند، گاهی اوقات وجود به آن عارض می شود گاهی اوقات عدم به آن طاری می شود، غیر از این است؟ چون می گوید عرف می گوید حق التالیف معروف است، یعنی می شود که معروف هم نباشد منتهی عرف به این عنوان عرفیت می دهد، امضاء می کند، اثبات می کند، تحکیم می کند. ما می توانیم

این حق التالیف را در تحت این ملاک کلی اخذ حق هر شخصی نسبت به عملی که انجام می دهد قرار بدهیم، هر شخصی نسبت به آن کاری که انجام می دهد تسلط دارد و خلاف آن را ما تزییع حقوق به حساب می آوریم. اگر به حق التالیف عمل نشود این تزییع حق است و چون تزییع حق منکر است فطرتاً و عقلاً، لذا ضدش که احقاق حق باشد او می شود مستحسن و معروف. وقتی که این طور شد پس بنابراین حق التالیف می شود قضیه عرفیه.

پس بنابراین ما برای اثبات حق التالیف می توانیم تمسک به آیه **وَ أُمْرٌ بِالْعُرْفِ** و به آیه **وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** بکنیم، به هر دوی اینها تمسک کنیم اما نه به لحاظ خصوصیت قضیه جزئیة و قضیه خارجیة بلکه به لحاظ قضیه طبیعیة. به لحاظ...، حالا قضیه طبیعیة...، یعنی این حکم رفته روی طبیعت این حق التالیف و امثاله نه روی آن مساله ای که الان در خارج دارد انجام می گیرد و افراد خارجیش مصداق برای این هستند، نخیر، چون تزییع حق به عنوان تزییع کلی حق فطرتاً و عقلاً

محکوم است و چون...، چون الان حق التالیف را
یک حقی عرف می‌داند برای این، این الان یک عملی
انجام داده، یک زحمتی کشیده، فکرش را به کار
انداخته، دستش را به کار انداخته، عمرش را صرف
کرده، پانزده سال صرف این مساله کرده، بیست سال
صرف این قضیه کرده، اختراع کرده، اکتشاف کرده،
نوشته، این زحمتی که الان این شخص کشیده است
یک حقی نسبت به این زحمتش به او تعلق می‌گیرد.
این قضیه عرفی است، قضیه عقلی است. من یک
کاری انجام دادم...، چرا شارع حکم کرده به اینکه
فرض کنید که در صید، هر کسی که صید کند تملک
پیدا می‌کند؟ به خاطر اینکه در ازای این زحمت، آن
صید را ملک این قرار می‌دهد. چون او زحمت
کشیده است پس این مال این شخص است. چون او
وقتی برای این فعل گذاشته است لذا الان این صید
به او تعلق می‌گیرد. این از باب تسلط بر حقوق
است، تسلط بر فعل انسان است. من بر فعل خودم
مسلط هستم. این فعل چون نسبت به من دارد و با
دیگری ندارد لذا این حق التالیف به من تعلق

می‌گیرد. این حقی به وجود می‌آورد نسبت به فعل
من و از اینجا یک مسأله بسیار مهمی ما در اینجا
استنتاج می‌کنیم که دیگران نسبت به این قضیه غفلت
کردند و اخیراً کم کم دارد این مسأله پیدا می‌شود و
آن این که:

اگر انسان با امکاناتی که به او تعلق ندارد و به
جامعه تعلق دارد، با آن امکانات بیاید یک اختراع و
یک اکتشافی کند ما نمی‌توانیم بگوییم که تمام حقوق
این قضیه متعلق به شخص اوست بلکه یک
مقداریش متعلق به افراد دیگر است. اینجا این مسأله
پیش می‌آید که این قضیه ماشین و امثال ذلک که اینها
متعلق به جامعه هست، این دیگر قضیه چطور
می‌شود؟ ملکیتش چطور می‌شود و امثال ذلک؟ در
اینجا مسأله چگونه می‌شود؟ دیگر اینجا باید سنجید
که این شخص از خودش چقدر مایه گذاشته؟ از
جامعه چقدر کمک گرفته برای کار خودش؟ خیلی
مسأله دقیقی است. این طور نیست یکدفعه بگوییم
چون این شخص این عمل را انجام داده این اکتشاف
دیگر مال او است! تو که این عمل را انجام دادی تمام

به واسطه کارهایی است که این جامعه در اختیار تو گذاشته، ماشین را جامعه در اختیار تو گذاشته، کامپیوتر را جامعه در اختیار تو گذاشته، بعد تمام اینهایی را که در اختیار تو گذاشته یک مقداری هم تو زحمت کشیدی به یک نتیجه رسیدی. نه، ده درصدش برای تو است، بیست درصدش برای تو است، بقیه‌اش برای چه کسی است؟ بقیه‌اش تعلق به جامعه دارد و جنبه عمومی و کلی دارد. خلاصه این انسان را می‌کشاند به یک مسائلی که دیگر یک چیزهای جدیدی، مساله پیش می‌آورد. خوب البته الان اینجا جایش نیست من فقط به عنوان یک اشاره گفتم تا اینکه متوجه بشوید. این کتاب مبانی اقتصاد آقای مطهری را مطالعه کردید؟ این کتاب را باید مطالعه کرد، البته من نمی‌خواهم بگویم مطالبش همه صحیح است، نخیر، البته این کتاب این طوری که معلوم است نظرات مطرح شده‌ی عمومی نبوده بلکه یک مسائلی بوده که به عنوان یادداشت‌های پراکنده بوده بعد آمدند اینها را جمع‌آوری کردند، به نظر می‌رسد اینها تنقیح نشده و اگر خود ایشان بودند

دخل و تصرفاتی می کردند. خود این کتاب فی حد
نفسه نشان می دهد ایشان در مبانی فقهی خیلی قوی
نبودند، ولی از نقطه نظر اطلاع بر مسائل اجتماعی،
ایشان خیلی فکر روشنی داشتند و خواندن این کتاب
بسیار مفید است. یکی از مطالبی که ایشان در آنجا
مطرح می کند همین قضیه است که من خیلی وقت
پیش این را خواندم، شاید حدود ده سال پیش بوده،
چقدر بوده، سر سری هم خواندم، خوب هم به
اصطلاح نگاه نکرده بودم به آن، ولی ظاهراً همه اش
را هم خوانده باشم. بدم نمی آید که دوباره هم این
کتاب را بخوانم.

یکی از مطالبی که این مغفول عنه است، حالا ما
در مسأله لاضرر و لاضرار می آییم و در آنجا عرض
می کنیم که لاضرر و لاضرار در چه مجاری جریان
دارد و در هر موردی بالنسبه به مورد دیگر فرق
می کند و مقدار جریانش تفاوت دارد. در یک جا صد
درصد، ضرر متوجه شخص می شود، در یک جا
هشتاد درصد متوجه می شود. بسته به مواردی که
هست، این موارد با هم تفاوت می کند.

من باب مثال من یک قضیه بگویم و این را می گویم به خاطر اینکه اهمیت قضیه روشن شود که ما در قضاوت های خودمان...، چون مسأله لاضرار مسأله قضایی است دیگر. در قضاوت های خود بدانیم چقدر مسأله دقیق و مهم است. یک قضیه ای قبلاً اتفاق افتاده بود می گویند یک مینی بوسی در طهران یک عده از این دخترهای دبیرستانی را سوار کرده بود، مقداری که این سوار کرده بود بیش از ظرفیت بوده، راننده بیش از ظرفیت سوار کرده بود. یکی از همین دخترهای بزرگ، این روی رکاب می ایستد و دستش را به در می گیرد. بعد اتفاقاً حالا در شل بوده، سفت بوده، دیگر نمی دانم چطور بوده، به خاطر جمعیت و تراکم زیاد در یک جا این در باز می شود و این دختر می افتد پایین و اتفاقاً ماشینی هم رد می شود و این را از بین می برد. دادگاه حکم می کند به اینکه چون این راننده مقصر بوده، برای اینکه اضافه سوار کرده، بایستی که این دیه را بپردازد. یک کسی آمد چون خودش [به مسئله وارد] بود [گفت که این دختر کسی نبوده که] نتواند حافظ

مصلح و مفسد خودش باشد، حافظ جان خودش باشد و ...، این طور نبوده، دختر بزرگ بوده، هجده سال، نوزده سال، فرض کنید بیست سال سن این بوده و این خودش در این جرم دخیل است. وانگهی درست است که این راننده اضافه سوار کرده ولی خود آن دختر می توانست سوار نشود. وقتی ...

سؤال: ...؟

جواب: بله؟

سؤال: ...؟

جواب: بله خودش اقدام کرده. خب می توانست بگوید من سوار نمی شوم با یک ماشین دیگری می روم. علاوه بر این مطلب آیا این خراب بودن در، دست راننده بوده یا دست آن مسئولی بوده که ...؟ این فقط راننده اش است، این خبر از این خرابی در ندارد. من حیث المجموع اگر شما بخواهی نگاه بکنی شاید یک دهم هم متوجه راننده نشود بقیه اش را باید دولت پردازد یا مثلاً از جای دیگر باید گرفته شود. وقتی که دیگر قضیه قضیه مشکوک است خب نمی شود در اینجا حکم کرد.

یا فرض کنید که در تصادفاتی که اتفاق می‌افتد، فرض کنید راننده بزرگی هم هست وقتی یک بچه‌ای را زیر می‌گیرد، آیا می‌توانیم بگوییم دیه‌اش را باید پردازد؟ از کجا می‌توانیم بگوییم پردازد؟ شاید آن بچه‌ای که... پدر و مادر او را ولش کردند یکدفعه آمده وسط خیابان و این راننده فرض کنید که به او زده، راننده متوجه بوده، ترمزش کذا بوده، ... بوده، اینها تمام من حیث المجموع مسائلی است که با توجه به این مسائل، ما مقدار ضرر و جنایت را باید اندازه‌گیری کنیم. این خیلی مهم است تا اینکه بگوییم آقا زده کشته باید دیه بدهد.

حالا در قضیه حق التالیف هم می‌خواهم عرض کنم که در قضیه حق التالیف هم این طور نیست که فرض کنید تا یک نفر تالیفی کرده و فلان و این حرفها، این بایستی که حق و حقوقش محفوظ باشد و اینها، این حق التالیفی که کرده از چه راهی کرده؟ آیا در منزلش نشسته حق التالیف کرده یا از امکانات دیگران استفاده کرده؟ دیگران قضایا را برایش فراهم کردند؟ فرض کنید یک وقتی نشسته یک شخصی

حق التالیف کرده، پشت کامپیوتر، می‌زند فلان
مطلب فلان مطلب از فلان کتاب جمع‌آوری می‌شود
در عرض ده ثانیه با آن مرکزی که ارتباط دارد بعد
هم یک پرینتر بغلش است تمام اینها را شروع می‌کند
نوشتن و یادداشت کردن. این موضوع این موضوع،
جمع‌آوری می‌کند در عرض دو روز یک کتاب
می‌نویسد می‌دهد بیرون. می‌گوید آقا این فرض کنید
که فلان است! این حق التالیف شد؟ تو که تمام
امکانات، همه را از دیگران گرفتی، دیگران برای تو
جمع کردند، دیگران برای تو آوردند. مقداری که
تو...، اینها همه در تعلق حق التالیف دخالت دارد.
همین طور نیست که فرض کنید که ما بگوییم که حق
التالیف، تالیف کرده پس باید تمام حقوق به او تعلق
بگیرد.

الان...، حالا از این مسائل گذشته که الان در
اینجا جای بحث نیست و خیلی مساله دیگر مشکل
می‌شود و خیلی دیگر قابل بررسی و دقت می‌شود،
حالا از اینها گذشته که دیگر در آن بحث لاضرر
می‌آید تا یک حدودی که مقدار چه است، فقط همین

مقدار ما اشاراتی می‌کنیم. دیگر در موارد جزئی باید خودمان آنها را تتبع کنیم و در آنها دقت کنیم.

مسئله این است که حق التالیف به جهتی که داخل است در تحت آن ملاک که احقاق حق است و خلاف آن، تضييع حق است، این می‌شود منکر و آن می‌شود معروف. معروفیت و منکریت حق التالیف از این باب است نه از باب اینکه یک قضیه عرفیه است. قضیه عرفیه بودنش چون داخل در تحت این دو ملاک است. وقتی که رفت داخل در تحت این دو ملاک پس بنابراین آیه **وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ** شامل این خواهد شد. یعنی ما نیازی به قاعده لا ضرر و لا ضرار از این باب نداریم گرچه ما از این باب هم می‌توانیم تمسک به قاعده کنیم در اینجا چطور این که بعداً تمسک خواهیم کرد ولی از باب دخولش در تحت عرفیت و در تحت منکریت از باب این است که داخل در تحت ملاک است چون داخل در تحت ملاک است، آیه شریفه شامل این خواهد شد حتی اگر ما **وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ** هم نداشتیم خود اینکه این عقل این را معروف می‌داند و مستقل است عقل از نقطه نظر ملاک، عرفیتش اثبات بشود، موضوع مشخص بشود، وقتی که مدار و حدود موضوع مشخص شد

و دخولش در تحت آن ملاک عقلی مشخص شد این
در این صورت از باب کل ما حکم به العقل حکم به
الشرع در اینجا ساری و جاری است چه بسا به اینکه
ما خب دلیل نقلی هم **وَ أُمْرٌ بِالْعُرْفِ وَ وَ يَأْمُرُونَ**
بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و امثال ذلك هم
داریم، این از این باب است.

پس بنابراین ما به هر قضیه عرفیه‌ای که عرف به
عرفیت او حاکم است نمی‌توانیم عمل کنیم و هر
قضیه‌ی منکری که عرف حاکم به منکریت اوست
نمی‌توانیم تمسک کنیم مگر اینکه این دو قضیه داخل
در تحت آن ملاک عقل کلی خودش دربیاید. انشالله
بقیه اش برای فردا.

اللهم صل على محمد و آل محمد